

امرای مغول و اسلام‌گرایی در دوره ایلخانان

دکتر جوان عباسی

چکیده:

امرای مغول که اکثراً از میان اشراف قبایلی مغول-ترک برخاسته بودند، در تحولات امپراتوری چنگیزخان و خاندان او، از جمله در حکومت ایلخانان نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. یکی از مهم‌ترین این تحولات مسألهٔ مسلمان شدن مغولان و رسمیت یافتن اسلام از سوی حکومت ایلخانان است. در این مقاله کوشش شده تا رابطهٔ امرای مغول با این موضوع مورد توجه قرار گیرد و سیر واکنش‌ها و تحول شخصیت مذهبی آن‌ها در جریان اسلام‌گرایی مغولان بررسی و تحلیل شود.

واژگان کلیدی: امرای مغول، ایلخانان، اسلام‌گرایی، تشیع، امیر نوروز، امیر چوپان،

غازان‌خان.

امرا و مسلمان شدن سلطان احمد تکودار

هنوز عمر دولت ایلخانان به سه دهه نرسیده بود که نخستین نشانه‌های تأثیر اسلام بر خاندان حاکمه مغول با جلوس فرمانروایی مسلمان یعنی سلطان احمد تکودار آشکار شد. این تحول حاصل مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی بود که حکومت ایلخانی با آن‌ها روبرو شده بود. از بعد خارجی اسلام آوردن نوادگان چنگیز در اولوس جوجی که مشروعیت ایلخانان را به عنوان قدرت رقیب و متخاصم آنان در میان مسلمانان تضعیف می‌کرد و نیز ناتوانی دولت ایلخانی در رویارویی با حکومت مملوکان مصر که با مورد قبلی بی‌ارتباط هم نبود، نیاز به یک سیاست مذهبی جدید را مطرح ساخت. از نظر داخلی نیز اسلام به عنوان دین اکثریت ساکنان قلمرو ایلخانی و ضمناً دینی جامع‌تر از آیین شمنی هر روز مغولان را بیش‌تر متوجه خود می‌کرد.

در مورد این که سلطان احمد تکودار چگونه به اسلام گروید و انگیزه واقعی او از این کار چه بود، منابع اطلاع چندانی به دست نمی‌دهند. علت این مسأله را هم باید در ناکام ماندن این تجربه جست و جو کرد که موجب شده مورخان مسلمان از ارائه جزئیات در این باره چشم‌پوشی کنند. حال آن‌که در مورد اسلام آوردن غازان خان و یا گرایش الجایتو به تشیع و بار دیگر به مذهب سنت چنین نبود و به همین دلیل با تفصیل و حتی آب و تاب زیاد به شرح آن‌ها پرداخته‌اند.

در مورد مسلمان شدن تکودار به یقین شمس‌الدین جوینی که در دوره اباق‌خان و زمان سلطنت وی نقش مهمی در عرصه کشورداری داشت، مؤثر بوده است. این که جوینی جزو کسانی بود که برای حذف ارغون و به سلطنت رساندن تکودار سعی فراوان داشت (ابن فوطی، *الحوادث الجامعة*، ص ۶۱۷) را می‌توان در چارچوب همین مسئله، یعنی در تمایل او برای روی کار آوردن یک خان متمایل به اسلام ارزیابی کرد. در هر حال سلطان احمد تکودار با اعلام مسلمان شدن خود تنش‌هایی را در درون دستگاه حاکم مغول ایجاد کرد و در این میان افکار و منافع امرای مغول را هم به چالش کشاند.

اخبار موجود نشان نمی‌دهد که تکودار کوشیده باشد در آستانه دست‌یابی به تاج و تخت و اوایل سلطنت خود، مغولان را به پذیرش اسلام وادارد و یا حتی آن‌ها را به این کار ترغیب و تشویق کرده باشد. امرایی نیز که در جنگ قدرت میان وی با دیگر شاهزادگان و در رأس آن‌ها ارغون، جانب او را گرفتند، بیش از هر چیز به دسته‌بندی‌های قدرت و رقابت‌های موجود در میان خودشان می‌اندیشیدند و به نظر می‌رسد در این مرحله بعد مذهبی شخصیت تکودار برای ایشان قابل توجه و اهمیت نبوده است یا دست‌کم از گرایش شخصی او به اسلام احساس خطر نمی‌کردند. این مسئله در عین حال نشان می‌دهد که تکودار در زمان به دست گرفتن قدرت به هیچ‌وجه بر معتقدات دینی خود تأکید نکرده است. چنان که خواهیم گفت، موضع‌گیری سران مغول در برابر مسلمانی تکودار به دوره پس از جلوس وی مربوط می‌شود.

رشیدالدین که در فصل مربوط به حکومت تکودار همه تحولات را صرفاً از دید معمول سیاسی - نظامی مطرح کرده است، تنها یک عبارت مبهم دربارهٔ مسلمانی تکودار و مطرح بودن آن در زمان جلوس وی آورده است. به نوشتهٔ او وقتی که سلطنت بر تکودار قرار گرفت و او بر تخت نشانده شد، "چون دعوی مسلمانی می‌کرد او را سلطان احمد خواندند". (رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۱۲۶)

علیرغم خلأ موجود در اخبار تاریخی پیرامون چگونگی و حدود اسلام آوردن مغولان در زمان سلطنت تکودار، در این باره که گرایش‌های اسلامی او عامل مهم و حتی اصلی در بروز پاره‌ای شورش‌ها و سرانجام سقوط وی بوده است، اشارات و تحلیل‌های بیش‌تری ارائه شده است. چنین بر می‌آید که اشراف و امرای مغول اکنون تمایلات مسلمانی سلطان و اطرافیانش را تهدیدی برای منافع و موقعیت خود می‌دانستند و نسبت به این موضوع حساس شده بودند. رشیدالدین در توصیف کشمکش‌های موجود میان مغولان بر سر سلطنت تکودار یا ارغون اشاره‌ای به طرح مسایل مذهبی نکرده است اما و صاف، می‌خواند و قلمشندی در این باره مطالبی آورده‌اند. نخستین مخالفت امرا با اسلام‌گرایی سلطان احمد در شورش شاهزاده قنقرتای (قنقرتای - قنقرتای)، برا در وی، نمایان شد. به نوشتهٔ و صاف "چون سلطان احمد در استزادت رونق اسلام و اسلامیان مبالغت می‌نمود عقاید و آراء شهزادگان و امرای سیمت تغییر می‌گرفت و از مخالفت و بال و نکالش در خفیه با همدیگر سگالش می‌کردند." (وصاف، ج ۲، ص ۱۲۵) او ادامه می‌دهد که به همین دلیل در سال ۶۸۱ (ه. ق) قنقرتای به تحریک بعضی امرا به فکر براندازی سلطان احمد و قبضه کردن مقام خانی برآمد، اما سلطان پیشدستی کرد و او و همدستانش را دستگیر کرده، به قتل رساند. در این ماجرا دو تن از امرای مغول به نام‌های کوچک نوین و شادی اختاچی (اقتاچی) نیز کشته شدند (وصاف، ج ۲، ص ۱۲۵)

سرکوب شاهزاد قنقرتای و امرای هم‌نوا با او به معنی پایان اقدامات امرا و شاهزادگان بر ضد سلطان مسلمان نبود و حتی بر دامنهٔ تعارض و کشمکش میان آن‌ها افزود؛ زیرا از یک سو به قول و صاف با وقوع این حادثه "سلطان را به کلی مواد اعتماد از مغول منقطع و

تصون و تحرز از بویاق و بواقی امرا یکی هزار گشت" (وصاف، ج ۲، ص ۱۲۵) و از سوی دیگر بدبینی امرا نسبت به سلطان بیش تر شد. در واقع، سلطان که می دید امرای مغول از گرایشات اسلامی وی ناراضی هستند، درصدد حاشیه نشین کردن ایشان برآمد. اما با توجه به جایگاه مستحکم امرا در ساخت قدرت، تحقق این امر بسیار مشکل بود.

بروز اختلاف میان سلطان و امرای مغول حتی سیاست تکوادر برای اتحاد با مملوکان را ناکام گذاشت؛ زیرا سلطان مملوک (قلاوون) با دیدن این کشمکش ها علی ر غم مکاتبه دوستانه تکوادر، نمی توانست باور کند که سران مغول به آسانی به غلاف کردن شمشیرهای خود رضایت دهند. (ساندرز، ص ۱۳۱) از سوی دیگر همین اقدام تکوادر یعنی تلاش برای گشودن باب دوستی با مصر خود عاملی برای تشدید مخالفت امرا با او شد. به نوشته وصاف "چون به اختلاف رسل، سبب موافقت میان طرفین مفتوح شد، پادشاهزادگان و امرا از اشتباک و اشتراک سلطان با مملوک مصر و افتتاح مصادقت میان ایشان متفکر و هراسان شدند و از ظهور قوت اسلام و اسلامیان بر خود پیچان". (وصاف، ج ۲، ص ۱۱۸) در چنین شرایطی، زمینه برای ادامه و تشدید تکاپوهای امرا بر ضد سلطان فراهم گردید. آن ها گرد شاهزاده ارغون جمع شدند و او را بر ضد سلطان تحریک کردند.

درباره علت واقعی مخالفت امرای مغول با رواج اسلام در دستگاه حکومتی، ساندرز و بیانی به درستی تأکید کرده اند که این مخالفت جنبه سیاسی و منفعت طلبانه داشته است. (ساندرز، ص ۱۳۸ و بیانی، ج ۲، ص ۴۵۷) براین اساس، طبقه قدرتمند مغول از این که شریعت اسلام جانشین "یاسا"، و "خان" به "سلطان" تبدیل شده بود، ناراضی بودند؛ زیرا خان در سنت مغولی باید، در درجه نخست، منافع یاران و هواداران خود را (که عمدتاً همان امرا و سرداران بودند) تأمین کند و تفاوت چندانی میان او و سردارانش وجود نداشته باشد، در حالی که سلطان در سنت ایرانی - اسلامی ظل الله تلقی می شد و فاصله او با یک فرمانده سپاه بسیار زیاد بود. (ساندرز، ص ۱۳۸؛ و بیانی، ج ۲، ص ۴۵۷)

در چنین فضایی بود که امرای مغول در اقدامی ناگهانی ارغون را به پادشاهی رسانده و تکوادر را کشتند. آن چه در این جا اهمیت دارد، این است که در این تصمیم امرا عامل

مذهبی دخالت داشت. در مذاکراتی که به تصمیم امرا برای آزاد کردن ارغون از دست الیناق فرمانده کل سپاه سلطان احمد تکودار منتهی شد، امیربوقا، سرکرده معارضان، در تبیین لزوم انجام اقدامی بر ضد سلطان، خطاب به همراهانش گفت: "احمد اُروغ چنگیزخان را مستأصل خواهد کرد و مسلمانان را به تعلیم صاحب دیوان^۱ مقدم داشت." (وصاف، ج ۲، ص ۱۳۷) در این زمان بود که بسیاری از لشکریان و امرای هوادار سلطان نیز از دور او پراکنده شدند و به صف مخالفان وی پیوستند. این تغییر موضع سریع هم‌چنین دلیل بر آن است که این امرا و لشکریان، مسلمان نبوده‌اند. از سوی دیگر این احتمال هست که دست کم بعضی از امرایی که در منازعه میان سلطان و ارغون به قتل رسیدند، مسلمان بوده باشند، اما مورخان مسلمان متعرض آن نشده‌اند. در حالی که مورخانی نظیر وصاف، قلقشندی، میرخواند، خواندمیر و محققانی چون اشپولر، ساندرز و بیانی بر وجود انگیزه‌های دینی در تصمیم‌گیری امرا برای انتقال سلطنت از تکودار به فقرتای و ارغون تأکید کرده‌اند. (وصاف، ج ۲، ص ۱۳۲؛ قلقشندی، جزء ثانی، ص ۱۲۷؛ مقریزی، جزء ۲، قسم ۳، ص ۷۴؛ میرخواند، ج ۵، ص ۳۳۵؛ خواندمیر، ج ۳، ص ۱۱۹؛ اشپولر، ص ۸۵؛ ساندرز، ص ۱۳۱ و ۱۳۸؛ بیانی، ج ۲، ص ۴۵۷) بعضی از پژوهشگران متأخر، نقش عامل مذهبی را در این جریان انکار کرده‌اند. بویل مسلمان بودن تکودار را از عوامل دخیل در سقوط وی نمی‌داند و دیوید مورگان ضمن تأیید نظر او توضیح می‌دهد که بی‌کفایتی سلطان و به طور کلی شیوه نابخردانه و توأم با رأفت او در برخورد با مخالفانش موجب سقوط وی شد. (بویل، ص ۳۴۵؛ مورگان، ص ۱۹۳) البته او این نکته را نادیده گرفته که این مخالفان - چنان که توضیح دادیم - از انگیزه‌های مذهبی نیز در مخالفت با سلطان تأثیر می‌پذیرفتند.

با توجه به آنچه گذشت، در جریان اسلام‌گرایی سلطان احمد تکودار امرای مغول بیش‌تر به عنوان عامل بازدارنده عمل می‌کردند و در ناکام ماندن این جریان نقش مهمی ایفا کردند. این بدان معناست که تا این زمان، آنان چندان تحت تأثیر اندیشه اسلامی قرار نگرفته بودند و هنوز متوجه نشده بودند که گرایش به اسلام منافع آنان را تأمین می‌کند.

امرا و رسمی شدن اسلام در زمان غازان خان

دوره سلطنت ارغون خان را باید دوره رونق مجدد بودایی گسری و شمن پرستی به حساب آورد. او و همدستان و همفکرانش، ضمن قدرت طلبی، به نوعی انتقام گیری آشکار یا پنهان مذهبی نیز دست زدند و اسلام و مسلمانان را برای مدتی به حاشیه راندند. برافتادن خاندان جوینی را هم - علی رغم سکوت مورخان - نباید از شائبه های مذهبی خالی انگاشت؛ ضمن آن که اضمحلال آنان خود عاملی مهم در رکود مسلمانی در دستگاه حاکمه مغول بود. بدین ترتیب، با روی کار آمدن ارغون خان، امرای مغول نفسی تازه کردند و در عرصه سیاسی کر و فری نمودند. در واقع، تغییر سلطنت از تکودار مسلمان به ارغون بودایی و معتقد به سنت های مغول، از نظر این گروه نوعی رنسانس مغولی بود. هم چنین واگذاری امور دیوانی به یک جریان یهودی به ریاست سعدالدوله - که منکوب کردن مسلمانان جزو سیاست های این جریان بود - جدای از بار سیاسی قضیه، از شکل گیری یک اتحاد مقدس میان بوداییان، شمن پرستان و یهودیان برای از میدان به در کردن اسلام (مسلمانان) حکایت داشت. لمبتون می گوید که امرای بودایی این دوره گروه مهمی را تشکیل می دادند که از ارغون و سپس از بایدو حمایت می کردند. (لمبتون، ص ۲۸۰)

با بروز جنگ قدرت در هیأت حاکمه مغول در اواخر حکومت ارغون خان و شکل گیری یک دوره بحران چهارساله (۶۹۴-۶۹۰) در زمان سلطنت گیخاتو و فرمانروایی چند ماهه بایدو - که طی آن امرای مغول مدام علیه یکدیگر صف آرای می کردند یا برضد خان شورش می کردند - مسائل مذهبی تا حد زیادی در حاشیه قرار گرفت. در این دوره، مهم ترین مشغله امرا تلاش برای ترفیع مقام و مرتبه خود و از میدان به در کردن رقبای بود؛ که پادشاهی گیخاتو، بایدو و سرانجام غازان در پرتو آن رقم خورد. در چنین شرایطی برای اسلام و مسلمانان مجالی پیدا شد تا به تدریج جایگاه سیاسی و اجتماعی خود را باز یابند. به علاوه، گیخاتو تعصب مذهبی ارغون خان را نداشت. او سال های زیادی از عمر خود را در آناتولی - که یکی از کانون های مهم تمرکز عرفا و مشایخ مسلمان بود - سپری کرده بود و نسبت به مسلمانان و نیز پیروان سایر ادیان مدارا نشان می داد. وی، حتی پیش از رسیدن به سلطنت، حرمت مسلمانان را نگاه می داشت. (مشکور، ص ۳۶۴) یکی از زنان او به نام

عایشه خاتون نیز مسلمان بود. (رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۱۸۹) و همین باعث شد که اسلام در میان مغولان رسوخ بیش‌تری پیدا کند و زمینه برای رسمیت یافتن اسلام در زمان غازان خان فراهم گردید.

بنا به اظهار بیش‌تر مورخان و محققان، امیر نوروز عامل مهم و حتی اصلی در اسلام آوردن غازان خان و به دنبال آن رسمیت یافتن اسلام در حکومت ایلخانان بوده است. از آن‌جا که روایت رشیدالدین در این مورد مفصل و حاوی نکات مهمی است، بحث را با محور قراردادن آن پی می‌گیریم. وی در فصلی از *جامع‌التواریخ* با عنوان "منشرح شدن سینه مبارک پادشاه اسلام غازان خان به نور ایمان و اسلام آوردن او و امرا" (ج ۲، ص ۱۲۵۳) ضمن توضیح در مورد پیشینه دینی غازان و تعصب او در بودایی‌گری می‌نویسد:

مع‌هذا در تفتیش اسرار حق و تحقیق راه صواب مجد عظیم بود تا در آن وقت که با بایدو مجتمع شدند و امرای حاضر عهد و پیمان می‌کردند، مسلمانان به قرآن سوگند می‌خوردند و مغولان به زر. نوروز در آن حال عرضه داشت که اگر پادشاه جهان پناه دین اسلام را به ایمان خویش قوی گرداند، چه شود. فرمود که روزگاری است که این اندیشه در خاطر است... بعد از آن چون نوروز و دیگر امرا از پیش بایدو کار ناساخته باز آمدند، پادشاه برآشف و در باب تدارک او (بایدو) فکری می‌فرمود. نوروز آن قضیه را باز عرضه داشت و شیخ‌زاده بزرگوار صدرالدین ابراهیم بن قطب‌الاولیاء شیخ‌سعدالدین حموی اعزه‌الله و قدس نفسه حاضر بود و بیش‌تر اوقات ملازم. پادشاه بیوسته از وی استکشاف حال دین اسلام می‌نمود و دقایق و حقایق آن سؤال و بحث می‌کرد و به حکم فمن یردالله ان یهدیه یشرح صدره لئلاسلام، نزول سیکنه در سینه مبارکش سطوع انوار ایمان در ضمیرش قوت می‌داد و امداد هدایت بر وی استیلا می‌آورد و گفت: حقیقت آن که اسلام دینی به غایت متین و مبین است و بر جمیع فواید دینی و دنیاوی محتوی و معجزات رسول علیه‌الصلوه و السلام عظیم دلایز و باهر، و علامات صحت آن بر صفحات روزگار واضح و ظاهر، و بی شبهت مداومت و مواظبت بر ادای فرایض و واجبات و نوافل و مندوبات آن به حق موصل باشد و اما عبادت اصنام محض بی کفایتی است و از عقل و دانش به غایت دور و از صاحب رأی و کفایت سر پیش جماد بر زمین نهادن محض جهالت و حماقت باشد... و نیز اتفاق عموم خلق بر مسلمانی و انکار بت‌پرستی مجازی نیست. بر جمله غازان خان در اوایل شعبان سنه اربع و تسعین و ستمایه (۶۹۴)

هـ. ق) به حضور شیخ‌زاده صدرالدین ابراهیم حموی با تمامت امرا کلمه توحید بگفت و جمله مسلمان شدند. (پیشین، ص ۵-۱۲۵۴)

از این روایت چند نکته مستفاد می‌شود: یکی آن که امیرنوروز صریحاً از شاهزاده غازان خواسته که مسلمان شود و پیروزی او بر بایدو را به انجام این کار منوط دانسته است. دیگر آن که غازان در وضعیتی بحرانی و حساس، یعنی زمانی که بایدو به مانعی بر سر راه حکومت او تبدیل شده بود، پیشنهاد مسلمان شدن را پذیرفت. سوم آن که اگرچه رشیدالدین می‌کوشد اسلام آوردن غازان را به عنوان یک تحول درونی و آگاهانه جلوه دهد و از بار سیاسی آن بکاهد، به طور ضمنی به تلاش غازان برای کسب مشروعیت در میان توده مردم مسلمان اشاره می‌کند. ظاهراً نقش داشتن امرا در اسلام آوردن غازان خان به حدی بالا گرفته بود که رشیدالدین در جایی دیگر آن را رد می‌کند و می‌نویسد: "ظن اکثر خلق چنان بود که سبب اسلام او ترغیب و تحریض بعضی امرا و مشایخ بوده ولیکن بعد از تفحص معلوم گشت که آن ظن خطاست چه وقتی در خلوتی با من بنده ضعیف که مؤلف این کتابم تقریر فرمود که چند گناه باشد که خدای تعالی آن را عفو نکند و از آن جمله معظم‌تر آن گناهی است که کسی سرپیش بت به زمین نهد." (پیشین، ص ۱۳۳۳) مورد توجه در این جا، نقشی است که امرای مغول و در رأس آن‌ها امیر نوروز در گرایش غازان به اسلام داشتند و دیگر این که میزان فراگیر شدن اسلام در میان امرای مغول چه اندازه بود و این وضع چه تأثیری بر شخصیت و موقعیت حکومتی آن‌ها داشته است.

وصاف صریحاً به نقش امیرنوروز در مسلمان شدن غازان خان اشاره کرده است. او زمان دعوت غازان به اسلام توسط نوروز را به قبل از وقوع درگیری با بایدو و به اواخر سلطنت گیخاتو باز می‌گرداند. براساس روایت وی، نوروز پس از آن که در زمان ارغون خان شورش کرد (۶۸۷ هـ. ق) و حتی مدتی به اولوس آنگای متوسل شد و سرانجام با شاهزاده غازان مصالحه کرد و در توافقی که میان آن‌ها حاصل شد، پذیرفت که همیشه مطیع شاهزاده باشد به شرط آن که پادشاه زاده به اسلام در آید. همو می‌افزاید که بعد از قتل گیخاتو، امیرنوروز که مشاور غازان در عدم پذیرش سلطنت بایدو بود، به وی (غازان) چنین گفت: "اگر پادشاه زاده متقلد قلاده اسلام شود، من بنده شما را بر سریر دولت

روزافزون کامکار بنشانم." (ج ۲، ص ۳۱۶) خواجه نورالدین اژدری پاسخ‌گازان به این پیشنهاد را چنین به نظم کشیده است:

نبوده به گیتی ترا هم نبرد
در آیم به اسلام و دین‌اله

به پاسخ شهنش گفت: کای راد مرد
چو فارغ شوم من ز کار سپس‌اه

(اژدری، برگ ۷۹)

از مجموع روایات چنین بر می‌آید که بحث مسلمان شدن غازان چند ماهی مطرح بوده و در چند نوبت از سوی نوروز و دیگران، از جمله از سوی صدرالدین زنجانی و شیخ صدرالدین حموی پیش کشیده شده است. به علاوه، این طور پیداست که در واقع یک معامله میان امیر نوروز و غازان در میان بوده است که براساس آن اسلام آوردن غازان و واگذاری پادشاهی به وی، تماماً مشروط شده بوده است. مورخان دیگر نظیر معین‌الدین نطنزی (ص ۱۳۷)^۲، خواند میر (ج ۳، ص ۱۴۴)^۳ فصیحی خوافی (ج ۲، ص ۳۷۱) و ذهبی (ص ۳۹۰) نیز بر نقش امیر نوروز در اسلام آوردن غازان تصریح کرده‌اند. محققان نیز عموماً این نظر را پذیرفته‌اند. (مورگان، ص ۱۹۳؛ ساندرز، ص ۱۳۴؛ بویل، ص ۳۵۶؛ بیانی، ج ۲، ص ۴۳۸)

پس از زمینه‌سازی‌های امیر نوروز، موارد دیگری نیز به مسلمان شدن غازان خان سرعت بخشید که یکی از آن‌ها شرط صدرالدین زنجانی برای همراهی با وی بود. صدرالدین که در آخرین روزهای درگیری میان غازان خان و بایدو از اردوی بایدو به نزد غازان خان آمده بود، "تقویت دین محمدی" از سوی غازان را جزو شروط خود قرار داد و غازان نیز این شرط و دیگر خواسته‌های صدرالدین را، از جمله درخواست وزارت از سوی او را پذیرفت و در قالب تعهدنامه‌ای به مغولی به وی تحویل داد. (وصاف، ج ۲، ص ۳۲۲) بیانی اشاره می‌کند که همین اقدام، یعنی پذیرش شروط صدرالدین نیز به تشویق امیرنوروز انجام گرفته است. (بیانی، ج ۲، ص ۴۳۸) معین‌الدین نطنزی از تشکیل مجلس مناظره‌ای میان شیخ حموی با بخشیان بودایی نیز خبر می‌دهد که طی آن شیخ غلبه می‌یابد و پس از آن غازان کلمه توحید را قبول می‌کند و دستور می‌دهد که بخشیان را به زاری زار بیرون

کنند. (نظرتزی، ص ۱۵۰) همچنین خواجه نورالدین اژدری از تشکیل جلسه ای با امرا پیش از اعلام مسلمانی غازان یاد کرده است:

ز دانا چنین یاد دارم درست
که سالار گیتی غزان خان نخست
سیران سپه را سراسر بخواند
زهرگونه گونه سخن‌ها برآورد

(اژدری، برگ ۱۵)

پس از پیروزی نوروز و سپاهیان‌ش بر بایدو، غازان به عهد خود وفا کرد و مسلمان شدن خود را رسماً اعلام نمود:

چو نوروز چون روز بگشاد راه
گرفتش سخن در دل پاک شاه
(اژدری، برگ ۱۶)

در مورد این که واکنش مغولان، و به ویژه طبقه امرا، نسبت به اسلام آوردن غازان خان و اعلام اسلام به عنوان دین رسمی چه بوده، گزارش‌ها دقیق و یکسان نیست. در حالی که رشیدالدین و به تبع او دیگر مورخان از مسلمان شدن تمامی لشکریان غازان در هنگام پیروزی بر بایدو سخن گفته‌اند و لمبتون بر شدت گرفتن موج اسلام خواهی در میان امرای بزرگ حتی پیش از به پادشاهی رسیدن غازان تأکید می‌کند. (لمبتون، ص ۲۸۱)، شواهد و قرائن و به خصوص روند رویدادهای بعدی تا پایان دوره ایلخانی نشان می‌دهد که این موضوع، یعنی مسلمان شدن مغولان و امرا، فراگیر و با دست کم در مورد همه آن‌ها صادق نبوده است. مورخان مسلمان هم بنا به مصلحت این موضوع را به اندازه کافی نشکافته‌اند. حتی اگر بپذیریم که همه امرای حاضر در لشکر غازان در آستانه پیروزی بر بایدو اسلام آورده‌اند، باز دو نکته را نباید نادیده گرفت. یکی آن که چه بسا عده‌ای از آن‌ها تنها به‌طور صوری این کار را کرده‌اند و دوم آن که این خبر الزاماً شامل امرایی که در این صحنه حاضر نبوده و بعدها به غازان پیوسته‌اند، نمی‌شود. نمونه ای از نارضایتی امرا و شاهزادگان در شورش در نخستین سال فرمانروایی غازان نمودار شد.

پس از جلوس غازان‌خان، عده‌ای از امرا که از اسلام آوردن پادشاه به سعی نوروز ناراضی بودند، توطئه‌ای ترتیب دادند تا "آسیبی به سلطان رحیم رسانند و امیر نوروز را شربت شهادت چشانند." (میرخواند، ج ۵، ص ۳۹۷) در همین بین، شاهزاده تایجو که از نامزدهای شورشیان برای جانشینی غازان بود، موضوع را به نوروز اطلاع داد و در پایان این ماجرا سی تا چهل تن از امرا و پنج شاهزاده به قتل رسیدند. (میرخواند، ج ۵، ص ۳۹۷) و صاف اضافه می‌کند که توطئه‌کنندگان قصد داشتند "تمامت مساجد بلاد اسلام را باز معابد و صوامع اساقفه و رهبانین سازند." (وصاف، ج ۲، ص ۲۲۷) چنان‌که پیداست در پی این حادثه در واقع تصفیه‌ای از امرا و شاهزادگان غیرمسلمان صورت گرفته است.

امیر نوروز که در ابتدای حکومت غازان خان مهم‌ترین شخصیت کشوری و لشکری دولت ایلخانی بود، برای عملی کردن حاکمیت اسلام در عرصه‌های مختلف و منکوب کردن سایر ادیان به یک سلسله اقداماتی دست زد. وی پس از فرار بایدو و لشکریانش و پیش از جلوس غازان خان، فوراً نامه‌هایی به اطراف نوشت و اعلام کرد که غازان خان پادشاه اسلام است. هم‌چنین افرادی را به تبریز فرستاد تا تمام کلیساها و کنیسه‌ها و دیرها را ویران و غارت کنند. (وصاف، ج ۲، ص ۳۲۳؛ فصیحی خوافی، ج ۲، ص ۳۷۴) ^۴ بویل تصمیمات مقصباته اتخاذ شده در اوایل سلطنت غازان در خصوص مسایل مذهبی را به افرادی چون امیرنوروز نسبت می‌دهد که خان مغول مجبور بود از آنان تبعیت کند بود. (بویل، ص ۳۵۷) گروه معتقد است که امیرنوروز در این زمینه بنا را از حدی که پادشاه جدید بدان معتقد بود. فراتر نهاد و در پی آن بود که دُعات بودایی و کشیشان عیسوی را قتل عام کند و بر اثر فشارهای او بسیاری از بوداییان مجبور شدند آیین خود را ترک کنند. (گروه، ص ۶۲۰) این اقدامات متعصبانه خیلی زودتر از آنچه انتظار می‌رفت، ایران را در مسیر تبدیل حکومت به یک پادشاهی ملی ایرانی قرار داد. (ساندرز، ص ۱۳۴) ظاهراً براساس این گونه کارها است که نوروز در نوشته‌های مورخان گرجی و ارمنی یک شخصیت ضد مسیحی تلقی شده است. (Howarth, pp 93-423) با توجه به این تأکیدات، مناسب است نظری هم بر سابقه مسلمانی و شخصیت دینی امیر نوروز بیندازیم.

دقیقاً نمی‌دانیم نوروز از چه زمانی مسلمان بوده است. خواجه نورالدین اژدری در ابیاتی از مسلمان بودن پدرش امیر ارغون خبر می‌دهد:

<p>پدر داشت دانا یکی رادمرد جهان دیده بارای ارغون به نام پذیرفته ایمان و داننده کاک (اژدری، برگ ۲۸)</p> <p>به تندی چو ابرو به تیزی چو باد (اژدری، برگ ۲۸)</p> <p>خرد یافته نیوگرد و گزین (اژدری، برگ ۲۹)</p>	<p>سرافراز نوروز گردی نبرد گرانمایه و ارجمند تمام شرف دیده از دین اسلام پاک گرانمایه ارغون با دین و داد جهان دیده ارغون با رای و دین</p>
--	--

هوارث نیز در بحث از اقدامات امیر ارغون در گرجستان در زمان پادشاهی هلاکوخان به استناد منابع گرجی و ارمنی تأکید می‌کند که او مسلمان بوده و به همین دلیل نسبت به مسیحیان با شدت عمل برخورد می‌کرده است. (Howarth, p189) اما سکوت سایر منابع در این باره معنی‌دار است. در مورد تاریخ جهانگشا، با توجه به بزرگداشت امیر ارغون از سوی جوینی و وابستگی خود و خاندانش به او، بعید است در صورت مسلمان بودن این امیر آن را نادیده انگاشته باشد. از این نظر، می‌توان گفت که مسلمان شدن ارغون در صورت درست بودن اصل خبر، به دوره متأخر زندگانی او، یعنی به دوران پس از فتح بغداد - که مطالب تاریخ جهانگشا با آن پایان یافته - مربوط بوده باشد. از سویی نیز نامهای ایرانی - اسلامی تعدادی از فرزندان امیر ارغون (نوروز، حاجی) می‌تواند دلیلی بر گرایش او در این زمینه باشد.

در هر حال از آن جا که نوروز در محیط فرهنگی ایران و به ویژه در خراسان پرورش یافته بود، زمینه لازم برای گرایش به اسلام در وی موجود بود. در این میان، مناسبات بسیار نزدیک امیر ارغون با خاندان جوینی را نباید دست کم گرفت. (بیانی، ج ۲، ص ۳۸۶) بیانی حدس می‌زند که نوروز ابتدا مسلمان نبوده و سپس اسلام آورده و نام نوروز را نیز در اثر

همین تغییر کیش برای خود انتخاب کرده باشد. (بیانی، ج ۲، ص ۴۵۲) وی اضافه می‌کند که در زمان پادشاهی سلطان احمد تکودار، نوروز مسلمان بوده و به همین دلیل هم کار او پیشرفت کرده است. (بیانی، ج ۲، ص ۴۵۳) در مورد سکوت مناسبتی چون جامع‌التواریخ درباره سابقه مسلمانی امیر نوروز به این مسأله نیز باید توجه داشت که نوروز تا اواخر دوره سلطنت گیخاتو از نظر دولت ایلخانی و مورخان رسمی بیشتر یک یاغی تلقی شده است و بنابراین بر مسلمان بودن او در آن زمان تأکید نشده است. قدیمی‌ترین اشاره‌ای که در مورد مسلمانی امیرنوروز شده و نگارنده به آن دست یافته، به سال ۶۹۱ (هـ. ق.)، یعنی به اوایل سلطنت گیخاتو بر می‌گردد؛ بدین ترتیب که در مطلبی که سیفی هروی از قول ملک شمس‌الدین کرت نقل کرده، او را "حامی اصل ایمان و ماحی کفر و طغیان" (سیفی هروی، ص ۳۸۷) خطاب کرده است. بنابر آن چه گفته شد، سوابق مسلمانی نوروز و مهم‌تر از او پدرش دست کم پیش از سلطنت تکودار چندان روشن نیست. نکته مهم درباره امیرنوروز شدت پایبندی او به اسلام است. و صاف از جمله کسانی است که ایمان امیرنوروز را ستوده است. وی در جایی از او با عنوان "مهدی غازی و محیی دین‌تازی" (وصاف، ج ۲، ص ۳۱۳) یاد می‌کند. نوروز تا آن‌جا تعبد می‌ورزید که وقتی در پایان کارش تصمیم گرفت که به هرات برود و به ملک فخرالدین کرت پناه ببرد، در مقابل منع امرای همراه خود از این کار، به آنان یادآور شد که "سه روزه نماز و فرایض از من فوت شده، می‌خواهم که به قضا بگزارم." (رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۲۷۸) او، هم از سوی امرای رقیب - و ناخوش از سیطره اسلامی - به خاطر نقشی که در مسلمان شدن غازان و رسمیت دادن به اسلام داشت مورد کینه و نفرت قرار گرفته بود (اشپولر، ص ۱۹۳) و هم از جانب غازان خان؛ زیرا شخصیت و جایگاه مذهبی و مشروعیت معنوی وی (نوروز) چنان اوج گرفته بود که او را به محبوب‌ترین فرد دستگاه حاکمه مغول در میان توده مردم مسلمان تبدیل کرده بود و این چیزی نبود که غازان خان به آسانی از کنار آن بگذرد. از سوی دیگر، تعصب نوروز در امور مربوط به اسلام، حتی در نامه‌هایی که از زبان او برای

سلطان مصر جعل شد مورد استفاده و تأکید معاندان و در رأس آن‌ها صدرالدین زنجانی قرار گرفت.

در این نامه‌ها از زبان نوروز بر این نکته تأکید شده بود که "پادشاه ° بحمدالله و منه مسلمان است، لیکن چون بنده می‌خواهد که تقویت دین اسلام کند، امرا مانع می‌شوند. توقع چنان است که به اتفاق یکدیگر به دفع ایشان قیام نمائیم تا پسندیده شرع و عقل باشد." (رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۲۷۴؛ میرخواند، ج ۵، ص ۳۹۲) این مطلب ضمن آن که فراگیر بودن اسلام‌گرایی امرای مغول را تأیید می‌کند، نشان می‌دهد که تعصب امیرنوروز به حدی بوده که معاندان از آن به عنوان یک دستاویز استفاده می‌کردند.

نقش عامل مذهبی در روایت رشیدالدین از لشکرکشی به خراسان برای براندازی امیر نوروز نیز نمایان است و نشان می‌دهد که غازان خان و دشمنان نوروز سخت نگران جایگاه و شخصیت مذهبی او بوده‌اند. به همین دلیل، قتلغ شاه نویان که مأمور تعقیب وی شده بود، در یک اقدام پیش‌تر نمایشی، در مشهد به زیارت امام رضا (ع) رفت و دو رکعت نماز به جا آورد و در سجده گفت: "الهی ندانم که اندرین کار (از بین بردن نوروز) مصیبت یا مخطی و هر دو خصم مسلمان و پادشاه مسلمان و عالم‌الاسرار تو، اگر می‌دانی که نوروز گناهکار است و بر باطل و با غازان خان خلاف و عصیان کرد او را در دست این بنده اسیر و مخدول گردان." (رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۲۷۸) همچنین قتلغ شاه در حرکت به سوی هرات از وجود شیخ‌الاسلام جام و هواخواهانش برای به همکاری و داشتن ملک فخرالدین کورت بهره برد. (رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۲۷۸) امیرنوروز نیز که حوادث پیش‌آمده را دارای زمینه‌های مذهبی می‌دانست و به آن به عنوان حرکتی بر ضد اسلام‌خواهی خویش نگاه می‌کرد، وقتی توسط ملک فخرالدین دستگیر شد تا به قتلغ شاه تسلیم شود، از وی (ملک) خواست که او را رها کند و اسب و شمشیری به وی بدهد تا با لشکر قتلغ شاه بجنگد و با این کار هم "غازی" باشد و هم "شهید". (رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۲۸۰)

ابوالقاسم کاشانی نیز در روایتی وجود انگیزه‌های مذهبی در به قتل رسیدن نوروز به دستور قتلغ شاه را تأیید می‌کند. به نوشته او هنگامی که رکاب‌زن (از حکام گیلان) در سال

۷۰۶ هـ. ق بر قتلغ شاه که مجروح شده بود، دست یافت و تصمیم گرفت که او را بکشد، در توجیه تصمیم خود گفت که او امیر نوروز را "به خاطر دعوی مسلمانی و قیام به ادای طاعات و عبادات" کشته است. (کاشانی، ص ۶۸)

اهمیت مقام مذهبی امیرنوروز حتی در حوادث پس از قتل او نیز نمودار بود. غازان خان که متوجه پیامدهای مذهبی برانداختن نوروز و به ویژه تأثیر این کار بر کاهش مشروعیت دینی خود شده بود، بلافاصله به سلسله اقداماتی دست زد که عمدتاً پای بندی وی به اسلام و توجهش به مسلمانان را به نمایش می‌گذاشت. در واقع، مردم مسلمان در وهله اول برانداختن نوروز را - که از نظر آنان عامل قوت و قدرت اسلام بود - حرکتی ضد دینی می‌انگاشتند تا یک کشمکش سیاسی محض، به همین دلیل هم غازان خان کوشید تا هرگونه شائبه‌ای را در این مورد از میان ببرد و برای همین نیز، پس از قتل امیرنوروز در زمینه شاعر دینی مبالغه زیادی از خود نشان داد. از جمله آن که به جای تاج و کلاه مغولی (تتری)، خود و امرا (وصاف، ج ۲، ص ۳۴۴) و درباریانش عمامه بر سر گذاشتند.^۶ هم‌چنین به دستور غازان خان اموال بسیاری به فقرا و مساکین بخشیده شد و او شخصاً در نماز جمعه در مسجد جامع تبریز حضور یافت. مأمورانی نیز برای سرو سامان دادن به امور معاملاتی و ملکی به مناطق مختلف اعزام شدند. بالاخره آن که به فاصله دو ماه پس از قتل نوروز در اقدام دیگری که در تاریخ فرمانروایی مغولان در ایران بی‌سابقه بود و حکایت از نقض آشکار معتقدات مغولی و گرایش به شاعر اسلامی داشت، کار ساختن بنای گنبد شنب غازانی برای مدفن پادشاه مسلمان آغاز شد. (وصاف، ج ۲، ص ۳۴۴؛ رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۲۸۲؛ میرخواند، ج ۵، ص ۴۰۱) بدین ترتیب، حتی مرگ امیرنوروز نیز به توسعه و تحکیم اسلام در حکومت ایلخانی کمک کرد.

تکامل و تثبیت اسلام‌گرایی در میان امرای مغول (دوره الجایتو و ابوسعید)

در زمان غازان خان، دولت ایلخانی به تدریج چهره یک دولت مسلمان به خود گرفت. به بیان دقیق‌تر، در زمان او و جانشینانش میان طرز تلقی‌های مغول - اعم از سیاسی و فکری -

با اندیشه اسلامی نوعی مصالحه برقرار گردید که این دولت را هر چه بیش تر در چارچوب یک حاکمیت اسلامی- ایرانی قرار می داد. امرای مغول نیز در چنین شرایطی در صحنه سیاسی- نظامی باقی ماندند و البته کوشیدند حقوق مغولی خود در حکومت را که بسیار بالاتر از امارت در یک دولت مسلمان بود، حفظ نمایند. یکی از نشانه های تعادل دو جانبه مغولی- اسلامی در میان امرا را می توان در نام های آنان و فرزندانشان دید. بسیاری از امرای مغول که مسلمان شدند نام های مغولی- ترکی خود را هم چنان حفظ کردند و حتی امیر مسلمانی مانند امیر چوپان بر تعدادی از پسران خود نام های مغولی (سورغان شیره، جلاوخان) گذاشت. از سوی دیگر نام های اسلامی نیز در میان امرای دوره متأخر ایلخانی به تدریج زیاد تر شد: امیر حسین، امیر محمود شاه، امیر علی پادشاه، امیر حسن و غیره. بعضی از آنان هم عناوین کاملاً معنوی چون "شیخ" را به خود می گرفتند. همسازگری آن ها با اسلام تا پایان دوره ایلخانی به قدری وسیع شده بود که وقتی پس از ابوسعید برای به دست گرفتن حکومت وارد عمل شدند، از جهت مشروعیت دینی با مشکلی مواجه نشدند و از این بابت همانند غازان خان و جانشینانش تلقی گردیدند و در عمل نیز فرمانروایانی متشرع بودند.^۷

سلطان محمد الجایتو که رسماً به عنوان پادشاهی مسلمان به سلطنت رسیده از همان ابتدا بر جنبه دینی (اسلامی) حکومت خود تأکید داشت. وی حتی در گزینش امرای مقرب خود، اولویت را به آنانی داد که "به سیمت زهد و تقوی موصوف و به قیام ارکان طاعات و عبادات و صیام و صلوة معروف" بودند. (کاشانی، ص ۲۹ و بیانی، ج ۲، ص ۴۸۲) روند گسترش اسلام در ارکان سیاسی- نظامی دولت ایلخانی و از جمله در بین امرا، در این زمان تا آن جا پیش رفت که گاه جنبه های تعصب آمیز نیز پیدا کرد. از جمله آن که امیر ناصر دلقندی که به کوتوالی قلعه اربیل منصوب شده بود، چنان بر مسیحیان آن جا سخت گرفت که سرانجام ده هزار نفر از آن ها بر او خروج کردند و وی را به همراه سپاهیان از قلعه مذکور بیرون کردند. (کاشانی، ص ۱۱۴-۱۱۳) دلقندی که این بطوطه او را در سفر به شیراز دیده و وی را خراسانی الاصل معرفی کرده، با کمک مسلمانان یک سال قلعه اربیل

را محاصره کرد و پس از گشودن آن، مسیحیان را از دم تیغ گذراند. (ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۱۸ و کاشانی، ص ۱۱۵)

هم‌چنین در این زمان استفاده از تهمت‌های دینی برای از میدان به در کردن مخالفان سیاسی که در تاریخ ایران شیوه‌ای رایج بود، بار دیگر رواج یافت. حمدالله مستوفی در توصیف ماجرای کشتن امیر زنبور - که مردی بی‌باک و از مخالفان امیر چوپان بود - از جمله اتهامات او را این مسئله ذکر می‌کند که "از وجود او فتنه بسیار در دین ظاهر شد." (مستوفی، ص ۶۰۴)

در اواخر عهد ایلخانی، اسلام در میان امرای مغول چنان رواج یافته بود که جمعی از آن‌ها در زمان فرمانروایی ابوسعید عازم سفر حج شدند. (ابن خلدون، ج ۳، ص ۷۹۰) سرآمد امرای مسلمان در این زمان امیر چوپان بود که از امرای بزرگ در دوره حکومت الجایتو و مقتدرترین شخصیت سیاسی - نظامی در نیمه نخست سلطنت ابوسعید به شمار می‌آمد. او توانست چهره یک مسلمان معتقد و متشرع را از خود به یادگار گذارد؛ به حدی که مورخان عموماً وی را به این خصلت ستوده‌اند. او کسی بود که به شهر مکه آب آورد و "مردی به غایت عادل بودی. کار به طریق شرع راندی و هرگز شراب نخوردی و یک رکعت نماز از وی فوت نشدی و صدقات بسیار کردی و بسیار عمارات مشهور و خیرات مشکور کرده..." (شبانکاره‌ای، ص ۲۸۵ و ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۴۸) بعضی از محققان معاصر نیز او را صاحب اخلاق حسنه و ایمان پاک دانسته و وفاداری و ایمان دینی وی را ستوده‌اند. (نبئی، ص ۱۶۵-۱۶۳ و Melville: p.81) او وصیت کرد که پس از مرگ جسدش را به مدینه ببرند. (سمرقندی، ص ۱۱۰ و فصیحی خوافی، ج ۳، ص ۳۹)

غیر از امیر چوپان، امرای بزرگ و معروف دیگری نیز در سال‌های آخر حکومت ایلخانان وجود داشتند که نام‌گذاری آنان به عنوان "امرای مسلمان" (به جای امرای مغول) دور از ذهن نیست. امیر حسین جلایر و پسرش شیخ حسن، تیمورتاش و شیخ حسن چوپانی (به ترتیب پسر و نوه امیر چوپان) از این جمله بودند. یکی از امرای این عصر که مورخان بر جنبه‌های معنوی شخصیت او تأکید کرده‌اند، امیر ایسن قتلغ است. ابن فوطی که به قول

خودش در سال ۷۱۰ هـ خدمت او را درک کرده است، به او عنوان "معزالدین" و "رکن الاسلام" داده و از او به عنوان یکی از رجال بزرگ و ستودنی در دایرةالمعارف رجالی خود (مجمع الآداب فی معجم الالقاب) سخن به میان آورده است. (ابن فوطی، مجمع الآداب فی معجم الالقاب، ج ۵، ص ۳۳۴)

آنچه گفته شد، رویه غالب در دیدگاه و شخصیت دینی امرای مغول در واپسین دهه‌های عصر ایلخانی بود. با این همه، شواهدی هست که اسلام، دست کم در وجود طیفی از آنان کاملاً درونی نشده بود و به محض یافتن فرصت، سعی می‌کردند به آیین آبا و اجدادی خود برگردند. به عنوان نمونه‌ای مشهور و مهم از این قضیه، در سال ۷۰۹ هـ در بحبوحه منازعه حنفیان و شافعیان، یکی از این امرای مغول خطاب به دیگر امرا گفت: "این چه کاری است که ما کردیم و یاساق و یسیون چنگیزخان بگذاشتیم و به دین کهنه عرب در آمدیم که به هفتاد و اند قسم است." (کاشانی، ص ۹۹) پس از طرح این مطلب امرا و خوانین و اکابر، اصحاب عمایم را به سخره گرفتند و اوضاع مذهبی در دربار چنان آشفته شد که پادشاه نیز همه مناسک دینی را رها کرد و به عیش و عشرت مشغول شد. در این میان، بخشیان بودایی نیز وارد عمل شدند و با انتساب وقوع یک رعد و برق به شومی اسلام، از پادشاه خواستند که نماز را ترک و از اسلام توبه کند. در پی این وضع حدود سه ماه نماز و عبادات معطل ماند و سلطان درباره در پیش گرفتن یک مشی مذهبی مشخص مستأصل شد.^۸ ناکام شدن تلاش‌های ضد اسلامی در این ماجرا نشان می‌دهد که قدرت و نفوذ هواداران اسلام در دستگاه حکومت ایلخانان غلبه داشته است.

امرا و تکاپوهای شیعه‌گری در عصر ایلخانان

مهمترین جلوه‌های حضور امرا در مسائل مربوط به شیعه‌گری در زمان غازان‌خان و سلطان محمد الجایتو نمایان شد. گرچه خواجه رشیدالدین، به عنوان مورخ اصلی عصر غازان‌خان، به عمد متعرض گرایش غازان‌خان به تشیع و هواداری او از شیعیان نشده، مورخان دیگر در این باره اخبار و اشاره‌هایی دارند. بر اساس این اخبار، غازان‌خان به تشویق عده‌ای که حافظ ابرو آن‌ها را "امرا و ایناقان" نامیده (حافظ ابرو، ص ۶۹) به مذهب شیعه گرایش پیدا

کرد. در رأس این عده امیر ترمناز بود که گرچه خود فرزند یک بخشی بودایی بوده در ری و در میان شیعیان نشو و نما یافته و شیعه شده بود. بر اساس این روایات، غازان‌خان اقداماتی نظیر رسیدگی به احوال سادات، اکرام اهل بیت و دستور ساختن دارالسیاده‌ها را تحت تأثیر تفکر شیعی انجام داد. (حافظ ابرو، ص ۴۹ و کاشانی، صص ۹۵-۹۴)

معین‌الدین نظنزی در قرن نهم تصریح می‌کند که غازان‌خان پس از آن‌که علمای مذاهب اسلام را طلب کرد و حقیقت اجتهاد هر یک را پرسید، گفت: "مذهب آن است که فرزندان محمد [ص] دارند و سپس تقلید مذهب اثنی عشریه کرد و متوجه نجف شد و سکهٔ اثنی عشری زد." (ص ۱۵۱-۱۵۰) رشیدالدین که کاشانی بر تلاش او برای جلوگیری از گرایش غازان‌خان به تشیع تأکید کرده است (کاشانی، ص ۹۵)، گرچه به مواردی چون زیارت نجف و کربلا توسط غازان‌خان و اختصاص اموال فراوان برای زیارتگاه‌ها و ساکنان و مجاوران این شهرها و دستور او در خصوص بنای دارالسیاده‌ها اشاره کرده (ج ۲، صص ۱۲۸۷ و ۹-۱۳۷۸)، هیچ توضیحی دربارهٔ رابطهٔ موجود میان این اعمال با تمایلات شیعی خان مغول ارائه نکرده است. به همین دلیل، چیزی بیش از احترامی که از سوی پیروان بعضی فرق شیعی نسبت به اهل بیت نشان داده می‌شد، در گزارش او دیده نمی‌شود. سرانجام نیز با تلاش‌های خواجه رشیدالدین و گرفتاری غازان‌خان در جنگ با مملوکان و مرگ زودرس وی، رسمیت یافتن تشیع در زمان فرمانروایی او معطل ماند. حافظ ابرو در این مورد به دلیل دیگری نیز اشاره کرده، می‌نویسد: "پادشاه غازان را میلی تمام بدان طایفه (شیعیان) بودی، اما هرگز از غایت کفایت اظهار نکردی و رعایت مصلحت عام فرمودی." (نسخه خطی مجمع‌التواریخ، نقل از بیانی، ج ۲، ۶۰۱-۶۰۰)

در ششمین سال سلطنت الجایتو بار دیگر مباحث مربوط به تشیع به مسأله‌ای جدی در دربار ایلخانی تبدیل شد. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد در سال ۷۰۹ هـ منازعهٔ حنفی - شافعی بالا گرفت و به دنبال آن سلطان سه ماه از در پیش گرفتن یک رویهٔ مذهبی مشخص درمانده شد. در این بین، امیر ترمناز فرصت را برای طرح مجدد دعوت شیعی مناسب دید. او به سلطان یادآوری کرد که "غازان‌خان که عاقل‌ترین پادشاهان بود چون جمله در

مذاهب اسلامی نظر کرد مذهب شیعه اختیار کرد. (کاشانی، ص ۹۹) این تأکید کاشانی در عین حال نشان می‌دهد که گرایش غازان خان به تشیع بسیار جدی بوده است، زیرا در غیر این صورت ترمناز مبنای استدلال خود را بر آن نمی‌گذاشت. ترمناز برای جلب نظر الجایتو استدلال دیگری نیز کرد که نشان می‌دهد طرز تفکر سیاسی مغولی با اندیشه سیاسی شیعیان تلفیق یافته بوده است. او خطاب به سلطان گفت: "در دین اسلام رافضی (شیعه) کسی است که در یاساق مغول بعد از چنگیز خان اوروق (اوروغ) او را قائم مقام او می‌داند و مذهب سنت این که امیری را به جای او سزاوار می‌داند." (کاشانی، ص ۹۹)

پس از طرح مباحث فوق از سوی ترمناز، تشویق‌های سید تاج‌الدین آوجی و دیگر "ائمۀ شیعه" (کاشانی، ص ۱۰۹) از جمله علامه حلی، خواجه اصیل‌الدین توسی، سعدالدین ساوجی (وزیر)، کار را به انجام رساند و الجایتو شیعه شد. این وضع در عین حال نشان می‌دهد که در این سال‌ها خواجه رشیدالدین نقش عنصر دیوانی غالب را نداشته و به همین دلیل نتوانسته جلوی موج شیعه‌گرایی را که این بار بسیار شدیدتر از زمان غازان خان هم شده بود، بگیرد. حافظ ابرو از نقش گروهی به نام "امرای متشیع" در رسمی شدن تشیع در زمان الجایتو یاد می‌کند (حافظ ابرو، ص ۵۱) که نشان می‌دهد تعدادی از امرای مغول پیش از آن نیز شیعه شده بودند. براساس روایت او، پس از آن که سلطان به زیارت مرقد حضرت علی (ع) رفت و خوابی درباره لزوم توجه به اهل بیت دید، این امر "که میل بدان طریقت داشتند، سلطان را تحریض تمام کردند بر اختیار مذهب شیعه". (حافظ ابرو، ص ۵۱)

با توجه به زمینه‌های فوق، سلطان محمد الجایتو شیعه شدن خویش را به طور رسمی اعلام داشت و به نام دوازده امام سکه زد. با این همه، او از اعمال یک سیاست متعصبانه و همراه با خشونت نسبت به امرا و اطرافیان خود پرهیز کرد و آنان را در شیعه شدن و ابقا در مقاماتشان یا باقی ماندن بر مذهب سنت و ترک مناصبی که داشتند، مخیر کرد. وی خطاب به آنان چنین گفت:

ای اصحاب و نوکران هر که از شما با من در این طریقت و عقیدت موافقت نماید فبها و هر که طریق مخالفت و مابیت سپرد، بروی هیچ حرج و اعتراض نیست؛ منصب اعمال خود به

سلامت بگذارد و به سلامت برود. بعضی به سبب زوال جاه و مال موافقت نمودند (یعنی اعلام تشیع کردند) و بعضی از برای تقلد اعتقاد آبا و اجداد و انکار عوام و ظاهر، خلاف باطن فرا نمودند. (کاشانی، ص ۱۰۰)

حافظ ابرو نیز ضمن اشاره به دستور الجایتو برای شیعه شدن امراء، آنانی را که به این دستور تن دادند به سه دسته تقسیم می‌کند: یکی آنانی که به خاطر رعایت حال سلطان به این کار تن دادند، دوم امرایی که به خاطر سست اعتقادی به این کار تن دادند و سوم آنانی که از روی میل و اعتقاد شیعه شدند. (حافظ ابرو، ص ۵۱)

گرچه الجایتو ابتدا عزم خود را برای رسمی کردن تشیع نشان داد و از جمله در این مورد نامه‌هایی به ممالک دیگر نوشت و حتی تصمیم گرفت به عربستان لشکر برده، مدفن خلیفه اول و دوم را ویران کند (بیانی، ج ۲، ص ۴۸۶)، این برنامه عملی نشد و به خاطر عدم هم خوانی با رویه مذهبی غالب در جامعه و نارضایتی جناحی قدرتمند از دولتمردان، مجبور شد بار دیگر به مذهب سنت و جماعت باز گردد. جز خواجه رشیدالدین، از امرای نیز کسانی چون امیر چوپان و امیر ایسن قتلغ - که به قول حافظ ابرو "در مذهب اهل سنت صلب بودند" (همدانی، ص ۵۱) و شیعیان جرأت تعرض به آنان را نداشتند (همدانی، ص ۵۱) - از پذیرش تشیع خودداری کردند و برای تغییر اوضاع دست به کار شدند. ظاهراً مناسبات دوستانه امیر چوپان با علاءالدوله سمنانی (عارف سرشناس زمان) نیز در همین زمان شکل گرفت و علاءالدوله به این دلیل به حمایت از امیرچوپان حتی در آخرین روزهای زندگی وی (چوپان) پرداخت که او از در آمدن به مذهب شیعه امتناع کرده بود. (Melville.p.90) در هر حال با تلاش‌های این عده که به قتل سید تاج‌الدین آوجی و سعدالدین ساوجی نیز انجامید، الجایتو کم‌تر از دو سال بعد (۷۱۱ هـ) از تشیع دست کشید.

نتیجه

یکی از تحولات مهم تاریخ ایران در عصر ایلخانان، اسلام‌گرایی مغولان و تبدیل شدن حکومت ایلخانی به یک حکومت مسلمان بود. این تحول حاصل یک رشته فعل و

انفعالات فکری، سیاسی و اجتماعی بود و گروه‌ها و شخصیت‌های مختلفی در عملی شدن آن و احیاناً مقابله با آن نقش داشتند.

از آن‌جا که امرای مغول یکی از قدرتمندترین و با نفوذترین ارکان حکومتی مغولان را تشکیل می‌دادند، شناسایی نقش آن‌ها در مسلمان شدن مغولان و حکومت ایلخانی حائز اهمیت است. اینان با توجه به تربیت مغولی و در نظر داشتن منافع خویش، در ابتدا نسبت به این موضوع واکنش منفی نشان دادند. این واکنش در تلاش نافرجام سلطان احمد تکودار نمایان شد. با گذشت زمان و تأثیرگذاری ایده‌های اسلامی و ایرانی بر مغولان، نسل‌های دوم و سوم امرای مغول به تدریج به اسلام متمایل شدند و ضمناً منفعت خویش را در گرایش به اسلام یافتند. با توجه به جایگاه و اقتدار این امرا، همراهی کسانی چون امیرنوروز و امیر چوپان به طور قطع در رسمیت یافتن اسلام و تحکیم آن در حکومت ایلخانی اهمیت بسیار داشت (هم‌چنان که مخالفت بعضی از ایشان روند اسلام‌گرایی در حکومت ایلخانی را با چالش مواجه می‌کرد). سرانجام تا پایان عصر ایلخانان و دهه‌های پس از آن امیران مغول و فرزندان و نوادگان‌شان هم‌چون سایر مغولان در جامعه مسلمان ایران مستحیل شدند.

توضیحات

- ۱- منظور از صاحب دیوان شمس‌الدین محمد جوینی برا در بزرگ‌تر عظام‌لک جوینی است.
- ۲- معین‌الدین نظری در یک جا اسلام آوردن غازان را در جریان منازعه‌اش با بایدو ذکر کرده و در جای دیگر این موضوع را به پس از بر تخت نشستن او مربوط دانسته است؛ که به احتمال زیاد منظور وی همان اقداماتی است که برای رسمیت دادن به اسلام در این دوره انجام می‌شد. (نظری، ص ۱۳۷ و ۱۵۰)
- ۳- خواندمیر نیز از وجود یک توافق قبلی میان امیرنوروز و غازان یاد می‌کند که پذیرش اسلام توسط غازان نتیجه آن بوده است. (خواندمیر، ج ۳، ص ۱۴۴)
- ۴- فصیحی خوافی می‌افزاید که نوروز شخصاً در انجام این کارها مشارکت داشت. (خوافی، ج ۲، ص ۳۷۴)
- ۵- منظور، غازان خان است.
- ۶- خواجه نورالدین اژدری تأکید می‌کند که بر سرگذشتن عمامه شامل "لشکریان" نمی‌شد و بنابراین چنانچه امرا را هم در زمره لشکریان قرار دهیم، روایت و صاف در مورد عمامه‌گرایی امرا با تردید همراه می‌شود. اژدری در توصیف اوضاع پس از قتل امیرنوروز چنین می‌سراید:

برآمد به تخت و برآراست گاه
کله برگرفت و عمامه نهاد

چو از کار دشمن بیرداخت شاه
وزان پس جهانبان والا نسراد

ابوالقاسم کاشانی هم روایتی دارد که می‌توان از آن چنین فهمید که امرا عمامه بر سر نگذاشته‌اند. او می‌نویسد وقتی که در زمان فرمانروایی الجایتو بعضی امرا با مشاهده اختلافات موجود میان فرقه‌های مسلمان، از مسلمان بودن پشیمان شدند، به همراه خاتون‌ها و عده‌ای دیگر عمامه‌داران را مورد تمسخر قرار دادند. (کاشانی، ص ۹۹)

۷- لوه‌های شخصیت دینی و مشروعیت اسلامی این امیران فرمانروا را در کتابهایی چون تاریخ شیخ اویس نوشته قطبی اهری و دیوان سلمان ساوجی می‌توان دید.

۸- مورد مشابهی از این‌گونه رفتار امرای مغول نیز چند سال بعد در اردوی زرین (الوس جوچی) روی داد. در سال ۷۱۲ هـ که شاهزاده ازبک برا در زاده توقتا پس از مرگ عمویش در صدد دست‌یابی به تاج و تخت برآمد، امرای مغول شرط همراهی خود با او را این‌طور بیان کردند: "تو از ما مسلمانی خواه بل طاعت و انقیاد طلب. چه ما رازز یاسا ویسون چنگیزخان چه شکایت که به شریعت کهنه عرب دعوت می‌کنی؟" (کاشانی، ص ۱۴۵) ازبک امیری را که این سخن را بر زبان آورده بود به همراه کسانی که در حمایت از وی قصد جانش را داشتند، به قتل رساند. (کاشانی، ص ۱۴۵)

منابع و مأخذ

آقسرائی، محمود بن محمد. مسامره الاخبار و مسایره الاخیار. به اهتمام و تصحیح عثمان توران. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲، ج ۲.

ابن خلدون، عبدالرحمن. تاریخ ابن خلدون (العبر). جلد ۴، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵.

ابن فوطی البغدادی. کمال‌الدین ابی الفضل عبدالرزاق. الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائنه السابعه. تصحیح و تعلیق مصطفی جواد. بغداد: مطبعه فرات، ۱۳۵۱ هـ. ق.

_____، مجمع الآداب فی معجم الانقلاب، جلد ۵. تحقیق محمدالکاسم. تهران: مؤسسه الطباعه و النشر و زاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ. ق، الطبعة الاولى.

ازدری، خواجه نورالدین. غازان نامه. نسخه عکسی. تهران: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۰۸۳-۲۰۸۱.

اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میر آفتاب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

بویل، جی. آ. تاریخ ایران کمبریج. جلد پنجم. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶. ج ۱.

بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران عهد مغول، جلد ۲ و ۳. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۱ و ۱۳۷۵، ج ۱.

حافظ ابرو. شهاب‌الدین عبدالله بن عبدالرشید الخوافی. ذیل جامع التواریخ رشیدی. با مقدمه و حواشی و تعلیقات خانابابایانی. تهران: شرکت تضامنی علمی، ۱۳۱۷.

خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی. حبیب‌السیرفی اخبار افراد بشر، جلد سوم. زیر نظر محمد دبیر سیاهی. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳.

ذهبی، الحافظ شمس‌الدین ابن عبدالله. *دول الاسلام*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۰۵ هـ. ق / ۱۹۸۵ م.
 ساندروز، ج. ج. *تاریخ فتوحات مغول*. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۲.
 ساوجی، خواجه جمال‌الدین سلمان. *کلیات قصاید و ...*. مقدمه و تصحیح اوستا. تهران: انتشارات زوار، بی تا.
 سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. *مطلع سعد بن و مجمع بحرین*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: مؤسسه مطالعات
 و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ج ۲.

شیبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. *مجمع الانساب*. تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳،
 ج ۱.

فصیحی خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد. *مجموع فصیحی*، جلد ۲ و ۳. تصحیح و تحشیه محمود فرخ. مشهد:
 کتابفروشی باستان، ۱۳۴۰-۱۳۳۹.

قطبی اهری. *تاریخ شیخ اویس*. با مقدمه و ترجمه و حواشی ین فون لون. لاهه: چاپخانه ایکسیلیسبور، ۱۳۷۳ هـ. ق.
 قلقشندی، احمد بن عبدالله. *آثار الانافه فی معالم الخلافه الجزائری*. تحقیق عبدالستار احمدفراج. کویت: مطبعه
 حکومت الکویت، ۱۹۶۴ م.

کاشانی (القاشانی)، ابوالقاسم عبدالله بن محمد. *تاریخ الجایتو*. به اهتمام مهین همبلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
 ۱۳۴۸

گروسه، رنه. *امپراتوری صحرانوردان*. ترجمه و تحشیه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
 لمبتون، آن، کی، امس. *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی، ۱۳۷۲، ج ۱.
 مشکور، محمد جواد. *اخبار سلاجقه روم*. تهران: کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰.

المقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی. *کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک، الجزء الاول (القسم الثالث)*. تصحیح و
 حواشی محمد مصطفی زیادی. قاهره: مطبعه لجنه التألیف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۷ م.
 مورگان، دیوید. *مغول‌ها*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱، ج ۱.

میرخواند، محمد بن سید برهان‌الدین خواوند شاه. *تاریخ روضه‌الصفاء*. جلد پنجم. تهران: کتابفروشی‌های مرکزی-
 خیام - پیروز- ۱۳۳۹.

نبش، ابوالفضل. *تاریخ آل چوپان*. [بی جا]: بی تا، ۱۳۵۲.
 وصاف الحضرة شیرازی، فضل‌الله بن عبدالله. *تجزیه الامصار و ترجمه الاعصار (تاریخ وصاف)*. جلد ۲ و ۳. به اهتمام
 محمد مهدی اصفهانی. تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا و جعفری تبریزی، ۱۳۳۸.

همدانی، خواجه رشید‌الدین فضل‌الله. *جامع التواریخ*. جلد ۱ و ۲. تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی.
 تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳.

Howorth, Henry. *History of The Mongols Form the 9th to the 19th Centhry*.
 Part III: The Mongols Of Persia. Newyork, Burt Franklin, n.d.
 Melville, Charles. *Wolf or Shepherd? in the* : Raby, Julian and Fitzherbdr. Tereza
 (Editors). *the court of Ilkhans (1290-1340)*. Newyork: Oxford University press,
 1996.